www.jgk.imamreza.ac.ir

پژوهشنامه خراسان بزرگ

دوره ۱۴، شماره ۵۱، بهار ۱۴۰۲

ISC | MSRT | ICI

شاپا چاپی: ۶۱۳۱-۲۲۵۱ شاپا الکترونیکی: ۱۶۷۱-۲۷۱۷

مقاله پژوهشی

واکاوی یک اسطوره در شواهد میدانی؛ باستان‌شناسی اساطیر و اُلُغ‌تپه

سورنا فیروزی *(الف)، **رضا مهرآفرین** (ب)، **سید رسول موسوی حاجی** (پ)، **نیکلاس برفکا** (ت)

الف) دانش‌آموخته دکتری، گروه باستان‌شناسی، دانشکده هنر و معماری، دانشگاه مازندران، ایران

ب) استاد، گروه باستان‌شناسی، دانشکده هنر و معماری، دانشگاه مازندران، ایران (r.mehrafarin@gmail.com)

پ) استاد، گروه باستان‌شناسی، دانشکده هنر و معماری، دانشگاه مازندران، ایران (r.mousavihji@umz.ac.ir)

ت) دانشیار، موسسه باستان‌شناسی آلمان (Deutsches Archäologisches Institut)، دانشگاه آزاد برلین، آلمان (nikolaus.boroffka@dainst.de)

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱۱/۰۷

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۲/۰۶

شماره صفحات: ۸۸-۶۹

واژگان کلیدی:

باستان‌شناسی اساطیر، کیخسرو، فرهنگ یاز، الغ‌تپه، دژ کلات

استناد به مقاله:

فیروزی، سورنا؛ و همکاران. «واکاوی یک اسطوره در شواهد میدانی؛ باستان‌شناسی اساطیر و اُلُغ‌تپه». *پژوهشنامه خراسان بزرگ*. ۱٤. (٥١)، ٦٩-٨٨.

از دستگاه خود برای اسکن و خواندن مقاله به صورت آنلاین استفاده کنید.

چکیده

اسطورۀ نخستین حمله ایرانیان به توران در روزگار کیخسرو، سومین فرمانروای سلسله کیانی یا کَوی‌ها، یکی از وقایع مهم و مرتبط با دوران تاریخ اساطیری ایرانیان است. طوس، سپه‌سالار این لشکرکشی، وارون گوشزد کیخسرو، از مسیری به‌سوی توران رهسپار شد که نتیجه آن، درگیری سپاه او با فرود، برادر ناتنی کیخسرو، مرگ این برادر و نابودی سکونتگاه او شد. در پژوهش حاضر برمبنای نگرش‌های موجود و رایج در مطالعات باستان‌شناسی اساطیر، کوشش شده است تا از طریق ارزیابی مؤلفه‌های گوناگون و مرتبط با داده‌های حاصل از کاوش‌های باستان‌شناختی از یک‌طرف و محتوای تاریخ اساطیری از طرف دیگر، به میزان تاریخ‌مندی این اسطوره پرداخته شود. آگاهی از چگونگی صورت تاریخی این روایت اساطیری به زبان باستان‌شناسی، هدف بنیادین مطالعه کنونی است. وارسی مؤلفه‌های جغرافیایی، زمانی، توصیفی و فرهنگی مهم‌ترین ابزارهای پژوهش صورت گرفته در این راستا است. پژوهش پیش‌رو، ضمن تعریف یک گاه‌نگاری مرتبط با موضوع در سده نهم پیش از میلاد، چند هم‌خوانی میدانی قابل اثبات را نیز میان مؤلفه‌های دو سوی ارزیابی‌شده، یعنی روایت اساطیری و شواهد باستان‌شناختی مرتبط نشان می‌دهد. همچنین بسط و پیگیری مطالعات باستان‌شناسی اساطیر، این امکان را فراهم می‌سازد که بتوان درباره سرگذشت مناطقی که رواج فرهنگ کتابت در آن‌ها نسبت به میان‌رودان و مصر، بسیار دیرتر رخ‌داده است، به شناخت دقیق‌تری دست‌یافت.

DOI: https://doi.org/10.22034/JGK.2023.326715.1025
URL: https://jgk.imamreza.ac.ir/article_179320.html

نویسنده مسئول مکاتبات: (sorena.firouzi@gmail.com)

مقدمه

باستان‌شناسی اساطیر[1] یک رویکرد میان‌رشته‌ای برای مطالعه سرگذشت تاریخی (و نه تکاملی) انسان است که در آن، اسطوره و شناخت این مولفه جایگاهی معتبر را در واکاوی‌های باستان‌شناسی دارد (Kodros, 2019: 8). با وجود قدمت بیش از یک سده در حوزه‌هایی چون آسیای کوچک، یونان و چین، این بستر پژوهشی در مطالعات باستان‌شناسی ایران تازه است که بر پایه رویکردهایی چون رهیافت تاریخی[2] و رهیافت فرهنگی[3]، میان داده‌های استخراج‌شده از درون‌مایه متون مذهبی و تاریخی مرتبط با داستان‌های اساطیری از یک‌طرف و شواهد باستان‌شناختی از سوی دیگر، رابطه‌ای تطبیقی برقرار می‌کند. درواقع، بررسی سطحی از میزان تاریخ‌مندی[4] یک پدیده اساطیری (شخص، واقعه یا جریان) هدف بنیادین این نگرش پژوهشی است. بهره‌گیری از داده‌ها و مؤلفه‌های مرتبط با مستندات علوم تاریخی، باستان‌شناسی و اسطوره‌شناسی و تحلیل آن‌ها در ظرفی از دو قوه تحلیلی به نام‌های رهیافت تاریخی و رهیافت فرهنگی، اساس روندی است که یک اسطوره باستان‌شناس[5] سرگرم آن است. از این‌رو، او باید بر اصول و محتوای مستندات تاریخی چیره و از شناختی کافی درباره مفاهیم، پدیده‌ها و شخصیت‌های اساطیری برخوردار باشد تا بتواند از کنار هم قرار دادن تحلیل این مؤلفه‌ها با شواهد مرتبط باستان‌شناختی، به علمی‌ترین نتیجه ممکن دست یابد. باستان‌شناسی اساطیر به طور علمی و در نیمه دوم سده بیستم از سوی ماریا گیمبوتاس[6] پایه‌گذاری شد. گیمبوتاس می‌کوشید تا با تحلیل نمادهای بر جای مانده از بوده‌های میدانی و بر مبنای جهان‌بینی و اسطوره‌شناسی فرهنگ‌های مرتبط، به مفهوم آن‌ها پی ببرد. ژوآن مارلر[7] بنیادگر انجمن باستان‌شناسی اساطیر آمریکا که دنبال‌کننده نگرش گیمبوتاس بود به پیگیری باورها و آیین‌های جاری از میان رفته و نیز مطالعه الگوهای کهن فرهنگی که در ادوار تاریخی پرداخت. هارالد هارتمن[8] و مارا الین کلر[9] نیز از دیگر محققان در زمینه باستان‌شناسی اساطیر برشمرده می‌شوند (Keller, 2016: 8, 13-14, 17, 19).

در باستان‌شناسی اساطیر، از مؤلفه‌های گوناگونی برای آغاز پژوهش بهره برده می‌شود. این مؤلفه‌ها می‌توانند تطابق‌های قابل‌پیگیری جغرافیایی، نامی، زمانی، کرداری و از این دست باشند که اسطوره باستان‌شناس بر اساس میزان هم‌خوانی میان محتوای یک متن اسطوره‌ای و شواهد میدانی مرتبط چون مختصات جغرافیایی، نام شخص، نام منطقه، شواهد برجای‌مانده‌ای چون اثرات آتش‌سوزی و این نمونه‌ها، به بررسی امکان تاریخ‌مندی بنیاد یک اسطوره پیش از دچار شدن به شاخ و برگ‌های حاصل از گذر زمان می‌پردازد. این مقاله در پی آن است تا با برقراری یک تطبیق میان داده‌های مرتبط با تاریخ اساطیری ایران در شمال افغانستان و آسیای‌میانه و اطلاعات باستان‌شناختی موجود، به یک نتیجه‌گیری قابل استناد جهت یافتن صورت تاریخی بخشی از این روایات اساطیری دست یابد. از میان این روایات، ماجرای کیخسرو و نخستین نبرد او با تورانیان (نبرد دژ کلات) مورد ارزیابی قرارگرفته است. در نتیجه برای چنین رویکرد تازه‌ای در باستان‌شناسی ایران، نیازمند یک شیوه مطالعاتی استاندارد هستیم. روش «تفسیری-تاریخی» می‌تواند آن شیوه مناسب برای این گونه پژوهش‌ها باشد که با گردآوری و بررسی مطابقت‌های ممکن میان داده‌های مطالعاتی و شواهد میدانی، یک سبک کیفی (چونی) شایسته در ارزیابی مباحث است (ونگ، ۱۳۸۴: ۶۸).

فرضیه مورد ارزیابی در پژوهش حاضر، بر اساس بررسی میزان تاریخ‌مندی محتوای اساطیری داستان حمله نخست کیخسرو به توران و بر پایه شواهد باستان‌شناختی قابل‌تطبیق از نظر زمانی (گاه‌نگاری)، جغرافیایی و توصیفی (مطابقت بقایای میدانی با محتوای وصف شده در اسطوره)

1. Archaeomythology
2. Historical approach
3. Cultural approach
4. Historicity
5. Archaeomythologist
6. Maria Gimbutas
7. Johan Marler
8. Harald Haartman
9. Mara Lynn Keller

پیاده‌سازی شده است. تاکنون به علت نبود مدارک نوشتاری مستقیم و یا گزارش از سوی یک منبع مکتوب معاصر درباره شرایط تاریخی عصر آهن آسیای‌میانه، شمال افغانستان و قسمتی از شرق فلات ایران، شرح وضعیت این مناطق به زبان باستان‌شناسی و برمبنای دوره‌بندی فرهنگی (سه دوره فرهنگ یاز) بیان شده است. در این مقاله کوشش شده است تا این وضعیت منطقه، به حالت توصیف بر مبنای انطباق داده‌های میدانی با محتوای تاریخ اساطیری ارتقا یابد. با توجه به توضیحات ارائه‌شده، پژوهش پیش‌رو به دنبال این است تا به دو پرسش زیر پاسخ دهد: ۱. آیا بر پایه شواهد باستان‌شناختی، امکان دست‌یابی به یک هماهنگی گاه‌نگارانه میان این مدارک و زمانه‌ای که اسطوره موردبحث از وقایع آن صحبت می‌کند، وجود دارد؟ ۲. چنانچه بنیاد پژوهش در پرسش اول به پاسخ برسد، آیا بر پایه شواهد باستان‌شناختی، جغرافیا و نیز حدود زمانی موردبحث، امکان قیاس و تطبیق میان شرح واقعه وصف شده در اسطوره موردنظر و بوده‌های میدانی وجود دارد؟

پیشینه پژوهش

این‌گونه مطالعات، از نگاه کنجکاوانه ویلیام آلبرایت در تحلیل اساطیر کتاب مقدس آغاز گرفته است. نتیجه فعالیت‌های او، آن چیزی است که امروزه تحت عنوان باستان‌شناسی کتاب مقدس[1] شناخته می‌شود (Bradshaw, 1992). تلاش او برای اثبات ماهیت تاریخی شخصیت‌ها و وقایع اساطیری داستان‌های توصیف‌شده در متون مذهبی بنی‌اسرائیل، بستری بود که پژوهش‌های او را شکل داد (بنگرید به: Albright, 1953). یکی از مهم‌ترین مطالعات صورت گرفته در زمینه باستان‌شناسی اساطیر، پروژه‌ای همچنان در حال اجرا در حوزه باستان‌شناسی چین است که به برنامه گاه‌نگاری شیا-شانگ-ژو[2] شهرت دارد و هدف اصلی از اجرای این طرح، بررسی تاریخ‌مندی دو سلسله اساطیری نخستین چین و تعین زمان و جغرافیای محوطه‌های مرتبط با آن‌ها توصیف شده است (بنگرید به: Lee, 2002: 15-42; Li, 2002: 321-323; Nivison, 2002: 359–366; Liu, 2002: 1-8 Allan, 2007: 461–496; Zhang *et al.*, 2014: 197–210 and Liu & Xu, 2015: 886-901). مشابه این نگرش درباره عدم غفلت نسبت به محتوای سند متأخر، میزان اعتبار یک نام‌نامه فراعنه نزد مصرشناسان است که در معبد ستی یکم[3] قرار دارد. این سیاهه که متعلق به اواخر سده سیزدهم و اوایل سده دوازدهم پیش از میلاد است، اطلاعاتی از فراعنه هزاره سومی و اوایل هزاره دوم مصر ارائه داده که در این قضیه نیز، باستان‌شناس نسبت به فاصله زمانی این سند تا روزگار مورد ارجاعش، نگاهی همانند باستان‌شناس حوزه چین داشته است (بنگرید به: استنادهای متعدد ویلکینسون: Wilkinson, 2000: 48, 73-74).

این مطالعات، مشابه نوع نگاهی بوده‌اند که در باستان‌شناسی آسیای کوچک و یونان و مرتبط با متون کلاسیک آن حوزه برای تفسیر و تطبیق داده‌های تپه حصارلیک[4] نیز صورت گرفته و بر پایه آن، مؤلفه‌های باستان‌شناختی بخشی از لایه VII در این محوطه، هم‌خوان با توصیفات مرتبط با واقعه نبرد تروآ[5] در *ایلیاد* معرفی شده است (Blegen, 1975: 161-162). در این ماجرا، تحلیل روایات اساطیری مرتبط با یونانیان آخه‌ای[6]، از طریق ارزیابی همان مؤلفه‌های زمانی، جغرافیایی و توصیف وقایع صورت می‌گیرد. طرح نظریه و مقالات مرتبط با مطابقت آخه‌ای‌ها و فعالیت‌های نظامی‌شان در آسیای کوچک با جمعیتی به نام اَخّی‌یَوا[7] در متون به‌دست‌آمده از هیتی یا ختّی[8]، نتیجه این نگرش است که بر مبنای تحلیل چهار مؤلفه جغرافیایی (غرب آسیای کوچک)، زمانی (ربع آخر هزاره دوم پیش از میلاد)، صورت آوایی نام‌ها و مؤلفه توصیفی (قیاس محتوای متون برای یک واقعه همچون بروز یک آتش‌سوزی یا ویرانی قهری در محوطه با داده‌های میدانی) صورت گرفته است (بنگرید به: Britannica: "Ahhiyawā" & Bryce, 1977; 2006: "Achaean").

1 . Biblical Archaeology

2. Xia-Shang- Zhou Chronology Project

3. Seti I

4. Hisarli tepe

5. Troía

6. Ἀχαιοί

7. Aḫḫiyawā

8. Ḫa-tt-ê

مطالعات نظری مختلفی درباره چیستی ماهیت اساطیر ایرانی انجام شده است که از مهم‌ترین آن‌ها می‌توان به نمونه‌های زیر اشاره کرد: دامستتر (Darmseteter, 1877)، بارتلومه (Bartholomae, 1915)، گونترت (Güntert, 1916)، هرتل (Hertel, 1924)، نیبرگ (Nyberg, 1937)، دوشن-گیمن (Duchesne-Guillemin, 1948)، موله (Molé, 1963)، کارنوی (Carnoy, 1964)، گرشویچ (Gershevitch, 1968)، اینسلر (Insler, 1975)، لینکلن (Lincoln, 1981)، کلنز (Kellens, 2000)، کریستین‌سن (ترجمه در ۱۳۵۵؛ ترجمه در ۱۳۸۳)، بهار (۱۳۵۲؛ ۱۳۷۵)، آموزگار (۱۳۷۴)، سرکاراتی (۱۳۵۷)، هینلز (۱۳۶۸)، حصوری (۱۳۷۸)، تسلیمی و همکاران، (۱۳۸۴). مهرآفرین و طاووسی (۱۳۸۵)، یاحقی و قائمی (۱۳۸٦)، بهنام‌فر و رضادوست (۱۳۹۰)، فشارکی و محمودی (۱۳۹۰)، شیوا (۱۳۹۱)، حیدری (۱۳۹۱)، قائمی (۱۳۹۴) و مصباح (۱۳۹٦). از منظر بررسی‌های میدانی نیز، قسمتی از مطالعات باستان‌شناسی آسیای میانه (بنگرید به: Sarianidi and Kachuris, 1968; Sarianidi, 1969; 1970-71; 1972; Lhuillier et al., 2013; Boroffka and Sverchkov, 2013; Bendezu-Sarmiento and Lhuillier, 2015) از نمونه‌های مرتبط با تحلیل داده‌های باستان‌شناسی بر مبنای اطلاعات اساطیری محسوب می‌شوند و دارای مطالبی در جهت تطبیق اطلاعات محوطه‌های عصر آهن شمال افغانستان و آسیای‌میانه با اسطوره زرتشت و ویشتاسپ هستند. درباره کیستی کی‌خسرو نیز مهم‌ترین نظریه رایج، برابر پنداشتن او با هویت تاریخی کوروش بزرگ بوده (خالقی مطلق، ۱۳۷۴) که البته مورد نقد جدی قرار گرفته است (فیروزی و رسولی، ۱۴۰۱: ۹۴-۹٦).

روش پژوهش

باستان‌شناسی اساطیر، یک ابزار مهم و راهگشا برای پیگیری و گاه به نتیجه رساندن پژوهش‌های اسطوره‌شناسی بر مبنای بررسی تاریخ‌مندی هسته اسطوره‌ها است. با بهره‌گیری از این نگرش، امکان استفاده تحلیلی-تطبیقی همه مؤلفه‌های ممکن (شواهد باستان‌شناختی، شواهد میدانی مرتبط با تغییرات آب و هوایی و غیره) برای وارسی یک پدیده اساطیری در دسترس محقق خواهد بود. درنتیجه می‌توان به دریافت علمی‌ترین پاسخ ممکن به پرسش‌های بنیادی خوش‌بین بود. در مطالعات باستان‌شناسی اساطیر، مؤلفه‌های گوناگونی معیار تحلیل اطلاعات قرار می‌گیرند. مواردی چون شباهت‌ها و یا مطابقت‌های جغرافیایی، نامی، زمانی و کرداری میان درون‌مایه یک متن اساطیری و شواهد میدانی-باستان‌شناختی، ابزارهایی هستند که بر پایه آن‌ها و همان‌طور که در مقدمه آورده شد، یک اسطوره باستان‌شناس از چندین زاویه، به واکاوی میزان تاریخ‌مندی هسته شکل‌دهنده یک اسطوره، پیش از دچار شدن آن هسته به شاخ و برگ‌های حاصل از گذر زمان می‌پردازد. در این راستا، نگرش‌های مختلفی به‌کار گرفته شده است. مشابه با آن مطالعات تطبیقی که برای مسئله آخه‌ای‌ها در باستان‌شناسی یونان صورت گرفت (بنگرید به پیشینه پژوهش)، در مقاله پیش‌رو نیز، مطابق با تحلیل مؤلفه‌های یادشده، به واکاوی موضوع نبرد دژ کلات پرداخته شده است.

اسطوره کیخسرو

در ترتیب شاهان اساطیری دودمان کیانی، کیخسرو[1]، سومین کَوی[2] این سلسله، پسر سیاوش[3]، نوه کاووس، شاه بلخ و نوه دختری شاه روزگار توران است. تبار پدری او در *اوستا* به‌صورت غیرمستقیم (*اوستا*، ۱۳۷۹: ۴۹۸/۱) و در گزارش *بندهش* و طبری چنین است: پسر سیاوش، پسر کاووس (شاه بلخ)، پسر اپیوه (شاه فارس)، پسر قباد (شاه بلخ) (*بندهش*، ۱۳۸۰: ۱۵۰-۱۵۱ و طبری، ۱۳۵۳: ۴۲۱/۲-۴۲۲، ۴۳۲). او به‌واسطه این تبارنامه، پسرعموی دورِ کی‌اوجی یا زاب، شاه فارس و پدر لهراسپ، شاه بعدی بلخ نیز محسوب می‌شود (*بندهش*، همان و طبری، ۱۳۵۳: ۴۵۳/۲).

برجسته‌ترین لقب او در اوستا و بخش یشت‌ها، «اسب نر (پهلوان) سرزمین‌های آریایی» است (*اوستا*، ۱۳۷۹:

1. به اوستایی: *Kauui Haosrauuah*؛ به پهلوی: Kay Husrōy
2. kauu
3. Siiāuuaršan

۳۰۶/۱). نیایش‌های او در یشت‌ها، در پای دریاچه چیچست صورت می‌گیرد (همان)، جایی که در متون پهلوی، با دریاچه ارومیه مطابقت داده شده است (*بندهش*، ۱۳۸۰: ۷۷). نگارندگان مقاله بر این اعتقاد هستند که احتمالاً این مسئله تطبیقی نیز، همان مسیری را پیش رفته که برای روستای «راغ» (زادگاه زرتشت: احتمالاً همان رَگا یا ری) صورت گرفته است. به این حالت که نام بخشی از گستره بزرگ ماد که به دوره هخامنشی، از حدود کوه بیکنی (دماوند) تا مانای و در حدود دریاچه ارومیه امتداد داشته، ابتدا به ماد آتروپاتن و سپس به آتورپاتکان دچار تغییر نام و این‌چنین، مختصات هر آنچه از سکونتگاه و رود و دریاچه که در کل ماد و ازجمله مناطق شرقی و مرکزی آن واقع بوده، با نام آذربایجان در متون پهلوی منعکس شده است. پیرو برخی از گزارش‌ها، کیخسرو به بهمن‌دژ در نزدیکی همین دریاچه سپاهی کشید، نیایشگاه این سکونت‌گاه را برانداخت و آتشکده آذرگشنسپ را برپا کرد (*بندهش*، ۱۳۸۰: ۹۱؛ *شاهنامه* فردوسی، ۲/ پادشاهی کی‌کاووس، گفتار اندر رفتن کیخسرو به دز بهمن: ۶۸۵-۵۹۰؛ ۳/ پادشاهی کیخسرو، آغاز داستان: ۶۸-۶۵).

مهم‌ترین کار کیخسرو، ویرانی قلمرو دشمن کهن بلخ، توران و کشتن شاه آن، افراسیاب (احتمالاً یک لقب برای شاهان آن دیار چون فرعون) بوده است. آنچه برای مقاله کنونی اهمیت بیشتری دارد، گام نخست این حملات است که در آن، کیخسرو، طوس[1] را به‌سوی متصرفات دشمن روانه می‌کند. اسطوره فرستادن سپاه طوس، دربردارنده یک نکته کلیدی است و آن، پند کیخسرو به سپه‌سالار است. او به طوس گوشزد می‌کند که برای رفتن به قلمروی دشمن از بلخ، یک مسیر سخت بیابانی و یک مسیر آباد که از دژ کلات (کلاتِ دژ یا دژِ فرود) می‌گذرد، وجود دارد و چون آن دژ، محل اقامت فرود، برادر ناتنی کیخسرو و مادر او است، از راه سخت برود تا موجب مرگ آن دو نشود، اما طوس توجهی نمی‌کند و نتیجه تصمیم او برای رسیدن به توران از مسیر دژ، مرگ فرود در جنگ با سپاه بلخ و خودکشی مادر او همراه با آتش زدن دژ و سکونتگاه است (*شاهنامه* فردوسی، ۳/ پادشاهی کیخسرو، داستان فرود سیاخش؛ طبری، ۱۳۵۳: ۴۲۶-۴۲۵/۲؛ بلعمی، ۱۳۵۳: ۶۰۳/۱-۶۰۲). در *بندهش*، موقعیت این دژ، در بوم یا منطقه سرخس نوشته شده است (*بندهش*، ۱۳۸۰: ۷۲-۷۳).

فرهنگ یاز

با پایان عصر فرهنگ آمودریا یا مجموعه باستان‌شناختی مروی-بلخی[2]، در نیمه هزاره دوم پیش از میلاد (Dubova, 2019: 30)، فرهنگ عصر آهن منطقه که به فرهنگ یاز[3] شهرت دارد، در آسیای‌میانه، شمال افغانستان و بخش‌هایی از خراسان ایران پدیدار می‌شود. گاه‌نگاری این دوره، مبتنی بر اطلاعات برآمده از کاوش‌های یازتپه، واقع در واحه مرغاب ترکمنستان بوده است که هنوز هم معیار مطالعات باستان‌شناسی منطقه برشمرده می‌شود (بنگرید به: Masson, 1959). فرهنگ یاز دارای سه دوره بوده است: دوره یاز I یا فرهنگ سفال‌های منقوش دست‌ساز از نوع یاز I در بازه ۹۰۰/۱۰۰۰-۱۴۰۰/۱۵۰۰ پیش از میلاد که البته در برخی محوطه‌ها بیشتر دوام یافته است. دوره یاز II مرتبط با بازه قرون ۸/۷-۱۰ پیش از میلاد که پس از یک وقفه طولانی، فن ساخت سفال عصر مفرغی «BMAC»، باززایی و فرهنگ کاملاً بلخی-مروی دوباره پیدایی یافت تا جایی که میان ساکنان مرتبط با این مرحله از فرهنگ یاز و اهالی محوطه‌های فرهنگ «BMAC»، یک رابطه نیا-نواده ژنتیکی نیز فرض شده است (Litvinskiy 1967: 125-126). دوره یاز III که منطبق بر میانه سده ششم پیش از میلاد آغاز (برابر با فتوحات کوروش دوم در شرق) تا اواخر سده چهارم قبل از میلاد (آمدن اسکندر) است (بنگرید به: Boroffka and Sverchkov, 2013).

نظریه‌ای وجود دارد که درباره امکان تعلق دوران میانی و متأخر فرهنگ آمودریا (از ۲۰۰۰ پ.م. به بعد) به گروه‌های ایرانی زبان بحث می‌کند (Boroffka and Sverchkov, 2013: 69)، بااین‌حال، مدارک میدانی به‌دست‌آمده از محوطه‌های این فرهنگ که بخشی از آن‌ها مرتبط با خاستگاه

1.Tusa

2. Bactrian- Margiana Archaeological Complex (BMAC)

3. YAZ culture

دین زرتشتی (آسیای‌میانه و شمال افغانستان) هستند (نیولی، ۱۳۹۰: ۵۰-۵۲ و4-3 :Boyce, 1975)، خلاف مؤلفه‌های فرهنگ زرتشتی را نشان داده‌اند. این عوامل به‌طور خلاصه عبارت‌اند از گستردگی تدفین به‌صورت قبور چاله‌ای در خاک به‌ویژه در محوطه گنورتپه[1] (بنگرید به: Sarianidi, 1998; 2007; Lecomte, 2011 and Dubova, 2019) و وجود مجموعه‌هایی که در آن‌ها، نمونه‌هایی از خاکسترهای حاوی استخوان جانوری به‌دست‌آمده (Sarianidi, 2005: 125-145; 137-138 and Dubova, 2019: 31) و این آشکارا خلاف آیین رایج در دین زرتشتی است. نکته مهم این است که بر مبنای مؤلفه‌های زبان‌شناسی، می‌دانیم که زرتشت پس از روزگار سرایش و کتابت ریگ‌وداها می‌زیسته و از طرفی، گردآوری و نگارش وداهای کهن (و درنتیجه زبان کتابت آن) متعلق به دوران حاکمیت سلسله کورو[2] و حدود ۱۰۰۰ پیش از میلاد بوده است (بنگرید به: توضیحات فصل‌های ۹ و ۱۳ در: Parpola, 2015: 92, 146)، باوجود آن‌که این سروده‌ها، در زمانه‌ای کهن‌تر سراییده شده بودند. بر این اساس، زمان زرتشت و شروع فرهنگ دین زرتشتی نیز می‌بایست پس از این روزگار و مرتبط با فرهنگ عصر آهن II منطقه مورد بحث مد نظر قرار گیرد.

با ورود منطقه به عصر آهن و دوره اول یاز، آیین مُرده‌سپاری به شیوه دخمه کردن یا اصطلاحاً تدفین آسمانی به طرز عجیبی گسترش می‌یابد و هم‌زمان تدفین چاله‌ای رو به کاهش و حتی محو شدن است (Bendezu-Sarmiento and Lhuillier, 2015: 289, 302, 308-310 and Lecomte, 2011: 226-227). البته این روش در فرهنگ عصر مفرغ، به مقدار اندک رواج داشته است (Dubova, 2019: 33). در کنار این سنت که یکی از مؤلفه‌های بسیار تأکید شده در آموزه‌های زرتشتی بوده (بنگرید به فرگردهای یکم، سوم و چهارم *وندیداد* در: *اوستا*، ۱۳۷۹: ۶۶۲/۲، ۶۷۷-۶۷۸، ۶۸۴)، گرایش به آبیاری زمین (اصل ترویج کشاورزی و آبادسازی زمین در نگرش زرتشتی بر پایه اشارات زیادی چون فرگردهای سوم و چهارم *وندیداد* در: همان: ۶۷۶، ۶۸۱-۶۸۳، ۶۹۰) نیز فزونی یافته است (-Bendezu Sarmiento and Lhuillier, 2015: 281). بااین‌حال، دوره اول فرهنگ یاز را نمی‌توان مرتبط با ظهور زرتشت و فرهنگ زرتشتی پنداشت، زیرا شواهد مرتبط با آیین‌های نیایشی به‌دست‌آمده در معابد یا آتشکده‌های مرتبط با محوطه‌های این دوره، هنوز به آیین‌های هند و ایرانی و پیش از زرتشت نزدیکی نشان می‌دهند تا تحولات برآمده از ظهور کیش زرتشتی. آتش مقدس است، اما وجود علائمی از آیین ستایش و نوشیدن مایع مقدس (احتمالاً هوم/سوما) و استخوان‌های سوخته در دوره یاز I و در آتشدان معبد جارکوتان[3] که منطبق بر حدود جغرافیای اساطیری برای خاستگاه ظهور آیین زرتشت است، ظهور قابل‌اثبات زرتشت و آموزه‌های فرهنگی او به این دوره را از منظر باستان‌شناسی در منطقه موردنظر به چالش می‌کشند. در ادامه و با ورود به دوره دوم یاز، تحلیل‌های باستان‌شناختی از هم‌خوانی‌های کافی جهت پذیرش ظهور یک گروه سیاسی-دینی و یک موج حرکت جدید مذهبی در شمال افغانستان و جنوب آسیای میانه حکایت می‌کنند. این جریان، دقیقاً منطبق بر میانه دوره دوم فرهنگ عصر آهنی یاز II و در حدود سده هشتم پیش از میلاد صورت گرفته است (نیولی، ۱۳۹۰: ۵۲-۵۰؛ Boyce, 1975: 3-4; Shenkar, 2007: 170; Sarianidi, 2010: 27-57, 66-84; Boroffka and Sverchkov, 2013: 64-70 and Dubova, 2019: 31, 39;).

مطابقت داده‌های تاریخی با مدارک باستان‌شناختی فرهنگ یاز II/A و II/B

مطالعه مجموعه یاز II و محوطه‌های آن، ارتباط نزدیکی با خاستگاه و جغرافیای اوستایی ایرانیان دارد. در این مورد، باید بدانیم که یاز II صرفاً نه یک مرحله از یک توالی زمانی استوار و نه حتی یک مجموعه داده و یا نه‌تنها یک دوره، بلکه یک فرهنگ کاملاً مستقل در هزاره اول قبل از میلاد است. نادعلی، تیلیا تپه و بلخ، محدوده جغرافیای سفال یاز II در افغانستان برشمرده می‌شوند و به نظر می‌رسد در این زمان

1. Gonur depe
2. Kuru dynasty
3. Jarkutan

در منطقه مجاور، یعنی تاجیکستان (کاوش‌های بک‌تپه و محوطه کریم‌بردی)، فرهنگ دیگری وجود داشته که بر اساس تدفین‌هایش شناخته شده است. از این‌رو، مجموعه یاز II می‌تواند به‌عنوان یک شاخص کاملاً مناسب برای انطباق با محتوای اساطیری و تعیین نسبی مرزهای ایران و توران برشمرده شود. در سوی شمال دامنه حصار، به نظر می‌رسد که فرهنگ سفال‌های منقوش دست‌ساز از نوع یازI به حیات خود ادامه داده است، اما احتمالاً و به‌تدریج با داده‌های فرهنگ یاز II جایگزین شده است. بر اساس مطالعه محوطه‌های واحه بندیخان، دوره یاز II به دو مرحله تقسیم می‌شود: یاز IIA (مرحله اولیه) که قدمت آن، مرتبط با سده‌های نهم و هشتم پیش از میلاد است و یاز IIB (مرحله ثانویه) که متعلق به سده‌های هشتم تا هفتم یا ششم پیش از میلاد است. فرهنگ یاز II که در بیشتر آسیای‌میانه، در قرن دهم پیش از میلاد ظاهر می‌شود، سرزمین‌های جدیدی را اشغال و دارندگان داده‌های فرهنگی از نوع یاز I را جابه‌جا می‌کند و سپس به‌طور فزاینده‌ای به سمت شمال و شمال‌شرق به‌پیش می‌رود. به سخن دیگر، این‌طور به نظر می‌آید که مطابق با اصول این دوره فرهنگی، یک گروه سیاسی-مذهبی تشکیل شده باشد که در منابع بعدی به نام بلخ معروف شد و به دورانی پیش از برآمدن هخامنشیان و احتمالاً مرحله یاز IIB (سده‌های ۷-۸ پیش از میلاد) تعلق داشته است. در اواخر سده ششم پیش از میلاد، پس از الحاق این منطقه به امپراتوری هخامنشی، فرهنگ یاز II به‌صورت آرام به مرحله بعدی (دوره یاز III) منتقل شد و همه ویژگی‌های اساسی خود را حفظ کرد و توسعه یافت. این گسترش آهسته از پراکنش داده‌های یاز II و یاز III که بروز آن قرن‌ها به طول انجامید، در اواخر قرن ششم پیش از میلاد به کرانه‌های سیردریا رسید (Boroffka and Sverchkov, 2013: 64-70).

در منطقه مجاور، تاجیکستان، فرهنگ دیگری وجود داشته که بر اساس تدفین‌هایش شناخته‌شده، اما تاریخ‌گذاری آن دشوار است. در فرغانه و تاشکند، حتی در دوره هخامنشیان (یاز III)، هنوز سنت‌های یاز I برجای‌مانده بود (Ibid.: 67) که از نگاه این مقاله، مفهوم آن، انطباق و هم‌راستایی دقیق داده‌های میدانی با مرز جهان ایرانی (کیانیان بلخی) با همسایگان شمالی خود (تورانیان شرقی) در اسطوره است. چنانکه پیش‌تر نیز گفته شد، در سوی شمال دامنه حصار، به نظر می‌رسد که فرهنگ سفال‌های منقوش دست‌ساز از نوع یاز I، به حیات خود ادامه داده، اما احتمالاً و به‌تدریج، آن‌هم با داده‌های فرهنگ یاز II جایگزین شده است. تاکنون تنها یک مورد و در ارتباط با لایه‌های زیرین استحکامات کوک‌تپه[۱] (در آغاز هزاره یکم پیش از میلاد) چنین مسئله‌ای در دست است. این موضوع شاید دوره یادشده ازکوک‌تپه را با یاز II هم‌زمان سازد. همچنین از سوی غرب، حد فرهنگ یاز II، به منطقه مرتبط با فرهنگ داهستان کهن[۲] (مارلیک[۳]) رسید که احتمالاً اهالی محوطه‌های آن، دارای گویش‌های ایرانی غربی بوده‌اند. مرز باستان‌شناختی یاز II با کشف سفال‌های آن در هر دو فاز A و B، در نیشابور و در قلعه گری-کیاریز I[۴]، واقع در شمال غرب عشق‌آباد و دامنه شمالی کپه‌داغ مشخص شده است. در دلتای پیش از سریکامیشِ آمودریا[۵] (واقع در کرانه سمت چپ خوارزم)، سفال‌هایی از نوع یاز IIB در محوطه‌های فرهنگ کویوسایی[۶] و در یک بستر همراه با سفال‌های رایج داهستان کهن و سفال‌های دست‌ساز یافت شده‌اند (Isamiddinov, 2002: 64; Boroffka and Sverchkov, 2013: 68؛ نیز بنگرید به: Vaynberg, 1975: 42-48).

درباره مکان واقع بودن صورت تاریخی پایتخت اساطیری دشمنان کیخسرو یا تورانیان در اسطوره، از منظر باستان‌شناسی آسیای‌میانه، دو نظر رایج است، یکی انتساب نواحی دوردست شمال‌غربی و در پایین‌دست رودخانه سیردریا با منشأ ایرانی شرقی که در این نظریه، تصور می‌شود تدفین‌های معروف کورگان در اویگاراک[۷] و تاگیسکن[۸]، بناهای مرکزی توران باشند و با پایتخت افراسیاب مطابقت

1. Kok tepa
2. archaic Dahistan
3. Marlik
4. Garry-Kyariz I
5. Pre-Sarykamyshdelta of the Amu-Dar'ya
6. Kuyusai
7. Uygarak
8.Tagisken

داده می‌شوند (Litvinskiy, 1972: 174–175; ITN, 1998: 630, F.n. 264; 633,F.n. 309; Boroffka and Sverchkov, 2013: 68). مشکل اساسی این نظریه، عدم تطابق زمانی میان سفال‌های استوانه‌ای-غلطکی (قرون چهاردهم تا نهم پیش از میلاد) و قدیمی‌تر بودن روزگار آن نسبت به دوره یاز II است (Boroffka and Sverchkov, 2013: 68). نظریه دوم، استحکامات کوک‌تپه با وسعت ۱۷ هکتار و در فاصله ۲۵ کیلومتری شمال سمرقند را صورت تاریخی تختگاه تورانیان می‌داند. لایه‌های زیرین این محوطه (دوره کوک‌تپه I) شامل سفال‌های منقوش دست‌ساز از نوع یاز I است. در دوره بعدی یا کوک‌تپه II، اولین سازه تاریخی محوطه ساخته شد که در ساخت آن از آجرهای پلانو-کانوکس[1] (محدب و مسطح) استفاده شده است. باوجود رواج بهره‌گیری از چرخ سفالگری در محوطه‌های یاز II، اما سفال‌های این دوره از کوک‌تپه با دست ساخته شده‌اند و شامل قطعاتی از ظروف منقوش و بدون حتی یک نمونه از سفال چرخ‌ساز بود. دوره کوک‌تپه III نیز معاصر روزگار هخامنشی و دوره یاز III محسوب می‌شود. با چیرگی هخامنشیان بر منطقه، مرکزیت منطقه از استحکامات کوک‌تپه، به حدود قلعه افراسیاب سمرقند منتقل شد (Inevatkina, 2010: 7-9; Isamiddinov, 2010: 131-136; Boroffka and Sverchkov, 2013: 69) (جدول ۱).

جدول ۱: تحولات عصر آهن آسیای میانه و شمال افغانستان (طرح از نگارندگان بر پایه اطلاعات مطرح شده)

نام دوره	بازه (پ.م.)	ویژگی‌ها
عصر مفرغ پایانی (BMAC)	۱۵۰۰-۲۳۰۰	تدفین به‌صورت گورهای چاله‌ای و اندک مواردی به‌صورت دخمه، سفال چرخ‌ساز.
عصر آهن I (یاز I)	۱۰۰۰-۱۵۰۰	گسترش آیین دخمه کردن و رو به محو شدن سنت تدفین در قبور چاله‌ای، گسترش آبیاری و زهکشی زمین، رسم فدیه به آتش از طریق سوزاندن قطعات جانوری در آتشدان، سفال دست‌ساز.
عصر آهن II (یاز II)	قرن ۸-قرن ۹ برای فاز A فرن ٦- قرن ۸ برای فاز B	ادامه آیین دخمه کردن، بازگشت سفال چرخ‌ساز مشابه عصر مفرغ، برافتادن آیین فدیه دادن به آتش و گسترش پیشرونده فرهنگ یاز II در تعداد محدودی از سکونتگاه‌های دوره یاز I و پس راندن اهالی یا برانداختن فرهنگ آن دوره از فرهنگ یاز در اواخر فاز A یاز II (سده ۸ پ.م.).
یاز III	ورود به دوره تاریخی با تصرف منطقه به دست کوروش بزرگ	ادامه سنت‌های یاز II

گاه‌نگاری اسطوره کیخسرو برمبنای یاز و زرتشت

نخستین نکته برای یافتن منطقی جهت یافتن یک گاه‌نگاری برای روزگار زرتشت، درک یک خط زمانی مشخص برمبنای معیاری قابل استناد است. چنانکه پیش‌تر بیان شد، برمبنای تاریخ نگارش ریگ‌وداهای کهن، عصر زندگانی زرتشت می‌بایست پس از حدود ۱۰۰۰ پیش از میلاد و مرتبط با فرهنگ عصر آهن منطقه موردبحث (جنوب آسیای‌میانه و شمال افغانستان) یا همان فرهنگ یاز II باشد. از طرفی، طبق متون سنتی زرتشتی و دوره اسلامی می‌دانیم که زرتشت به دربار فرمانروای بلخ پناه برد و به‌واسطه او، باورهایش را گسترش داد (طبری، ۱۳۵۳: ۴۷۷/۲ و ۴۸۱؛ *گزیده‌های زادسپرم*، ۱۳۶۶: ۳۶ و گردیزی، ۱۳۶۳: ۵۱). از این‌رو، شروع

1. plano–convex

این بسط فرهنگی در محوطه‌های مناطق مرتبط، نه به‌صورت تدریجی بلکه به حالت قهری و سریع بوده است. این واقعه توصیف‌شده در اساطیر، در نگرشی همان تغییر فاز فرهنگی یاز IIA به IIB برآمده از یک گروه سیاسی در دو سده هشتم و هفتم پیش از میلاد دانسته شده است که مؤلفه‌های فرهنگ یاز II (نزدیک به پایان فاز A و آغاز فاز B این دوره)، در چند محوطه محدود و عمدتاً در افغانستان در حال راندن مظاهر فرهنگ یاز I به‌سوی شمال هستند (Boroffka and Sverchkov, 2013: 67, 69-70).

در نگرش یاد شده، فاز نخست دوره II محدود به قرون ۱۰ تا ۸ پیش از میلاد و مرتبط به کوی‌های نخستین (آنچه از دید این مقاله، می‌تواند با دوران اساطیری کی قباد تا ظهور زرتشت قیاس کرد) و فاز دوم دوره II را در پیوند با اواخر سده هشتم، سده هفتم و ششم دانسته شده است (که می‌تواند از زمان زرتشت تا آمدن کوروش بزرگ تلقی شود). درنهایت و همان‌طور که پیش‌تر هم بیان شد، برفکا و اسورچکف دوره یاز III را منطبق با عصر امپراتوری هخامنشی شناخته‌اند (Ibid.: 50, 67-70). روی‌هم‌رفته، هم‌خوانی محتوای آموزه‌های زرتشتی با مؤلفه‌های فرهنگی یاز II (به‌ویژه در *وندیداد* و مجموعه *دینکرد*) و مظاهر میراث این آموزه‌ها در دوران تاریخی (چون دخمه کردن و عدم آلودن آتش با ریختن چیزی در آن برای نذر کردن) از یک‌طرف و مطابقت مضامین اساطیری آشنایی دربار بلخ با اندیشه‌های زرتشت (جغرافیای مشابه) از طرف دیگر، ادله قابل‌پذیرشی جهت تأیید نظر مطرح‌شده در مرتبط دانستن مرز دو فاز دوره دوم یاز و سده هشتم با تحولات زرتشتی محسوب می‌شوند و نویسندگان مقاله کنونی از این مسئله، به‌عنوان هم‌خوانی شواهد فرهنگی باستان‌شناختی با داده‌های اساطیری یاد می‌کنند، البته در مقاله برفکا و اسورچکف بیان شده که دوره حکومت دودمان کوی‌های اولیه مصادف با اوایل مرحله یاز II (قرون ۸-۱۰ قبل از میلاد) است. بر این اساس، مرحله متأخر یاز II (قرن هشتم/هفتم تا ششم پیش از میلاد) باید با زمان حکومت کوی‌های متأخر در بلخ مرتبط باشد (Ibid: 67, 70).

در نگاهی تکمیلی، پژوهش کنونی محوطه نادعلی را مرتبط با حاکمیت مجاور کیانیان بلخ در سوی جنوب می‌داند که نام آن در دوره تاریخی به‌صورت زرنگ و در اسطوره از آن با نام زابلستان یادشده است. اینکه دو دوره نادعلی I، مرتبط با یاز I و نادعلی II که از نگاه گیرشمن (Ghirshman, 1939: 10-22) در پیوند با سده یازدهم تا هشتم پیش از میلاد و فرهنگ یاز II بوده است، مطابقت گاه‌نگاری این محوطه را با مناطق دیگر این دوره فرهنگی به‌ویژه محوطه‌های نیمه نخست هزاره اول پیش از میلاد را به‌خوبی نشان می‌دهد (Mallory and Adams, 2007: 432 and Dupree *et al.*, 1972: 80-81). شایان‌ذکر است که ماسون و دیلز (برای لایه II)، حدود سده هفتم پیش از میلاد برای گاه‌نگاری آن پیشنهاد داده‌اند (بنگرید به: Dales; 1977; Masson, 1959: 60, table 3). ارگ نادعلی که مربوط به عصر پیش از رسیدن مرزهای امپراتوری هخامنشی است، دارای آجرهایی به ابعاد ۹ در ۲۸ در ۵۷ سانتی‌متر بوده است. بر روی‌هم و با توجه به هم‌خوانی زمانی، جغرافیایی و نیز فرهنگی (یاز II پیش از تحولات انتهای فاز A آن)، این محوطه می‌تواند گزینه مناسبی برای مطابقت با صورت تاریخی زابلستان اسطوره‌ای و زیستگاه شخصیت‌های اساطیری آن در متون مرتبط با تاریخ اسطوره‌ای ایران باشد. در این صورت، بهترین گزینه برای جایگاه حقیقی بلخ روزگار کوی‌ها، تیلیاتپه[1] خواهد بود که در ادامه به آن پرداخته می‌شود.

ارزیابی گاه‌نگاری باستان‌شناختی برای مرز دو فاز یاز II/A و II/B بر مبنای مستندات اساطیری

در پژوهش کنونی، از راه تحلیل داده‌های آماری-اساطیری متون، گاه‌نگاری پیشنهادی از برفکا و اسورچکف که بر مبنای مطالعات میدانی انجام شده است، این چنین ارزیابی می‌شود:

۱. اردشیر بابکان پس از تاج‌گذاری، زمانی که به اسناد تاریخی دربار (منطقاً متعلق به روزگار اشکانی) نگریست، دانست که فاصله میان خود و سال نخست هزاره‌ای که در آن قرار دارد، کمتر از هزار سال، ولی نزدیک به آن است (مسعودی، ۱۳۸٦: ۹۲-۹۱). در اساطیر زرتشتی، سال نخست این هزاره،

1. Tillya-tepe

ورود زرتشت به بلخ و برابر با سی‌امین سال حکومت کی ویشتاسپ معرفی شده است (*گزیده‌های زادسپرم*، ۱۳۶۶: ۳۶؛ طبری، ۱۳۵۳: ۴۷۷/۲، ۴۸۱؛ گردیزی، ۱۳۶۳: ۵۱ و *بندهش*، ۱۳۸۰: ۱۳۹). از این‌رو، پیرو سندهای تاریخی-زرتشتی وارسی شده از سوی اردشیر، زمان زرتشت و زمان گسترش آموزه‌هایش به یاری دربار بلخ، نزدیک به هزار سال پیش از برپایی سلسله ساسانی (سده سوم میلادی) و درست برابر با سده هشتم پیش از میلاد می‌شود.

۲. در اساطیر، داراب شخصیتی است که پس از تولد از دربار طرد می‌شود. سپس نزد خانواده‌ای از طبقه فرودستان پرورش می‌یابد و پس از چند سال از سوی فرمانروا شناخته می‌شود و به دربار بازمی‌گردد و به‌دور از خشونت، وارث تاج‌وتخت بلخ می‌شود (*شاهنامه* فردوسی، ج۵/ پادشاهی همای چهرزاد: ۲۲-۳۲۲؛ طبری، ۱۳۵۳: ۴۸۶/۲؛ مسعودی، ۱۳۶۵: ۲۲۶/۱ و ثعالبی، ۱۳۶۸: ۲۴۴-۲۴۷). داستان پرورش کوروش بزرگ در گزارش هرودوت (Herodotus, I: 108-116)، درست مشابه همین روایت اساطیری است و در ادامه، باز این کوروش است که پس از فتح هگمتانه (۵۵۰/۵۴۹ پ.م.) و پیش از تصرف سارد (۵۴۷ پ.م.)، پیرامون ۵۴۸ پیش از میلاد، به‌دور از درگیری، بلخ و حدودش را به قلمرو خود پیوست می‌کند (*Photius' Excerpt*: 1-2). حال چنانچه سال حقیقی انتقال قدرت از همای به داراب در اسطوره را منطبق بر همین ۵۴۸ پیش از میلاد قرار دهیم، فاصله این واقعه تا سال سی‌ام سلطنت کی ویشتاسپ (برابر با ورود زرتشت به بلخ) طبق آمارهای اساطیری چنین می‌شود: ۵۴۸ + ۳۲-۳۰ سال سلطنت همای در اساطیر (۳۲ سال در: فردوسی، *شاهنامه* فردوسی، ۵/ پادشاهی همای چهرزاد، گفتار اندر بازشناختن همای فرزند خود را داراب: ۳۱۲ و ۳۰ سال در: *بندهش*، ۱۳۸۰: ۱۵۶؛ طبری، ۱۳۵۳: ۴۸۷/۲؛ مسعودی، ۱۳۶۵: ۲۲۶/۱ و ثعالبی، ۱۳۶۸: ۲۴۷) + ۱۱۲-۸۰ سال سلطنت بهمن در اساطیر (۱۱۲ سال در: *بندهش*: همان و ۸۰ سال در: طبری، ۱۳۵۳: ۴۸۵/۲) + ۹۰ سال مانده از سلطنت ۱۲۰ ساله ویشتاسپ در اساطیر (*بندهش*، ۱۳۸۰: ۱۵۶) که حاصل، عددی مابین سال ۷۴۸ پیش از میلاد (حد پایین) و ۷۸۲ پیش از میلاد (حد بالا) می‌شود و در هر حالتی، نتیجه همان سده هشتم پیش از میلاد است (بنگرید به: فیروزی و رسولی، ۱۴۰۱: ۱۰۳-۱۰۰). در ادامه، پیرو جمیع سندهای مرتبط با تاریخ اساطیری ایران، آگاه هستیم که لهراسپ بر ویشتاسپ و کیخسرو بر لهراسپ مقدم بوده‌اند. در اسطوره، لهراسپ ۱۲۰ سال و کیخسرو ۶۰ سال پادشاهی کرده‌اند (*بندهش*، ۱۳۸۰: ۱۵۶؛ *شاهنامه* فردوسی، ۴/ پادشاهی کیخسرو، گفتار اندر سیر شدن کیخسرو از پادشاهی: ۲۴۳۳۷؛ ۵/ پادشاهی لهراسپ؛ بیرونی، ۱۳۵۲: ۱۴۸، ۱۵۱ (یک گروه از آمارها)؛ طبری، ۱۳۵۳: ۴۳۳/۲، ۴۵۵؛ ثعالبی، ۱۳۶۸: ۱۵۴، ۱۶۶). مجموع این داده‌ها، بدون هیچ‌گونه دخل و تصرف و اظهار نظری درباره طول مدت حکومت‌های مذکور، طبق مطابقت زمان گسترش شواهد باستان‌شناختی هم‌خوان با آموزه‌های زرتشت و گاه‌نگاری اساطیری او در سده هشتم پیش از میلاد، بازه حکومت اساطیری کیخسرو در اواخر سده دهم و نیمه نخست سده نهم پیش از میلاد تعریف می‌شود. چنانچه برای بررسی طول مدت زمان حکومت کی لهراسپ به یکی دیگر از داده‌های بیرونی (۳۴ سال در: بیرونی، ۱۳۵۲: ۱۵۲) رجوع کنیم، نتیجه گاه‌نگاری مشابه حالت پیشین است.

تحلیل داده‌های باستان‌شناسی و مسئله ارگ الغ‌تپه

محوطه الغ‌تپه[1] به مفهوم بزرگ‌تپه، یکی از مهم‌ترین محوطه‌های استقراری آسیای‌میانه است که در جنوب آن واقع شده است. این محوطه که در نزدیکی دامنه‌های رشته‌کوه کوپه‌داغ جای دارد، در فاصله ۱۷۵ کیلومتری عشق‌آباد (در جهت شرقی آن) قرارگرفته و فاصله آن با روستای دوشک تنها ۶ کیلومتر است (Lecomte, 2011: 221 and Lhuillier et al., 2013: 10). مطالعات ویکتور ساریانیدی و کاوش‌های او (Sarianidi, 1968-1969; 1971; 1972)، سرآغاز واکاوی الغ‌تپه برشمرده می‌شود و پس از او، ماسیموف (Masimov,1972)، لکونت (Lecomte et al., 2002; Lecomte, 2011; 2013)، بوشارلا (Boucharlat *et al.*, 2005) و لویلیه (Lhuillier

1. Ulug-depe

et al., 2013) پژوهش بر روی محوطه مذکور را ادامه دادند. بیشترین بلندی تپه، ۳۰ متر و وسعت آن به‌عنوان سومین استقرار بزرگ در جنوب آسیای‌میانه، پیرامون ۲۶ هکتار گزارش شده است. سابقه سکونت در الغتپه به‌طور قطعی، به عصر مس‌سنگ نخستین و فرهنگ نمازگاه I می‌رسد، اما گمانه‌هایی بر وجود آثاری از روزگار نوسنگی نیز مطرح شده است. دوام استقرار تا روزگار هخامنشی و دوره سوم فرهنگ یاز، یکی از خصوصیات محوطه الغتپه برشمرده می‌شود (Lecomte, 2011: 221).

آنچه در این مقاله از الغتپه مدنظر است، عصر آهن II محوطه و سازه‌های آن است. یک نمونه از این سازه‌ها، به‌واسطه موقعیت (بلندترین نقطه) و بزرگی‌اش، ارگ خوانده شده است. گستردگی سازه ارگ، نزدیک به ۸ هکتار و مرتبط با دوره دوم و سوم فرهنگ یاز است. دیوارهای این سازه، از آجرهای خشتی به ابعاد مشابه (۹ در ۲۶/۳۰ در ۵۲/۶۰ سانتی‌متر) با دیگر سازه‌های محوطه ساخته شده است که هم با آجرهای عصر مفرغ و هم با روزگار هخامنشی (Yaz III) تفاوت اساسی دارد. شکل کلی آن را چهارگوش و با اضلاعی حدوداً ۴۳ متر توصیف کرده‌اند. دو ردیف دیوار پیرامون این ارگ وجود داشته است و هر دو، کمابیش دارای ۳/۳۰ متر ضخامت بوده‌اند. یکی از دروازه‌های دیوار بیرونی ارگ، در سوی جنوب و در راستای یک دالان منتهی به پلکان قرار داشته است. همچنین به فاصله ۲ متر از دیوار بیرونی، دیوار دفاعی دیگری برقرار شده بود. مشابه این ارگ در منطقه، نادر و آن موردی که در یارتپه به‌دست‌آمده است، در مؤلفه‌ای چون وجود اتاق‌های موازی که احتمالاً جایگاهی برای انبارداری بوده‌اند، مشابهتی با ارگ الغتپه دارد (Boucharlat et al., 2005: 480-484). ارگ الغتپه از زمان ساخت خود، دو دوره استقرار داشته است. دوره اول با یک آتش‌سوزی بزرگ که ارگ را یک‌سره نابود ساخته است، پایان یافت. زمان این واقعه، سده نهم پیش از میلاد بوده است. پس از آن، ارگ به شکلی نو بازسازی شد و استقرار جدید آن تا روزگار هخامنشی ادامه یافت و سپس در این دوره، متروک شد (Xin and Lecomte, 2012: 315; Bendezu-Sarmiento and Lhuillier, 2015: 11-12). این رخداد دوم، احتمالاً مرتبط با مسئله متروک‌شدن محوطه ارک-کلا[1] (Boroffka and Sverchkov, 2013: 65; Usmanova, 1989: 40-41 and Usmanova 2010: 90) در منطقه مرو و در گذر جریانی منتسب به سرکوب شورش فرادا توسط داریوش بزرگ بوده است.

پیش‌تر بیان شد که پیرو اساطیر، مبدأ حرکت سپاه طوس، تختگاه کیخسرو (بلخ) بوده است و نیز آورده شد که مرکز کَوی‌های نخستین یا دوره پیش از تحولات انتهای IIA، هم‌خوان با موقعیت تیلیاتپه است و نه نادعلی که هیچ انطباقی با جغرافیای بلخ ندارد. البته محوطه کوچوک‌تپه[2] در شمال منطقه بلخ و در نزدیکی مرز ازبکستان و افغانستان نیز، گزینه بسیار مناسبی برای این انتساب است، اما مؤلفه در جنوب آمودریا قرار داشتن محوطه کوچک تیلیاتپه، ارجحیت را به این سکونتگاه می‌دهد. این محوطه در منطقه شبرغان، واقع در ۱۰۰ کیلومتری غرب بلخ امروزی است. استقرار در آن مرتبط با عصر آهن و طولانی‌مدت گزارش‌شده و ارتفاع برجای‌مانده از بقایای باستان‌شناختی، نزدیک ۱۰ متر است. باوجود ضخامت کم لایه‌ها، اما با توجه به پایداری سنت ساخت سفال‌ها، ساریاندیدی به این نتیجه رسید که همین مسئله، دلیلی بر انباشت طولانی داده‌های یادشده و استمرار زمانی آن‌ها تا دوره‌های بعدی فرهنگ یاز، همانند محوطه‌های ترکمنستان است. نکته قابل‌ذکر درباره علت کوچکی محوطه موردبحث از دید نویسندگان این مقاله، این است که می‌توان پنداشت همچون مجموعه سازه‌های سلطنتی ارگ پارسه به روزگار هخامنشی، در تیلیاتپه نیز امکان این فرض وجود دارد که بیشتر با یک محیط سلطنتی و سازه‌های مرتبط با آن روبه‌رو هستیم تا یک شهر کامل. روی‌هم‌رفته، دوره I تیلپیاتپه، مرتبط با فرهنگ یاز I و بازه زمانی ۱۰۰۰-۱۳۰۰ پیش از میلاد، دوره II آن در پیوند با یاز II و بازه زمانی ۶۰۰-۱۰۰۰ پیش از میلاد (عصر مرتبط با کَوی‌های بلخ در اساطیر) و دوره III نیز منطبق بر بازه ۵۰۰-۶۰۰ پیش از میلاد و ورود به عصر هخامنشی است. ارگ یافت شده در این محوطه، دارای برج‌های گرد بوده است. با

1. Erk- Kala

2. Kuchuk-tepa

توجه به داده‌های موجود در تیلیاتپه، ارتباط این محوطه با گروهی از سکونت‌گاه‌های مشابه در جنوب آسیای‌میانه بلاتردید است (Sarianidi, 1972: 24, 29-33 and Kuz'mina, 2007: 423-425, 427).

الغتپه دقیقاً بر سر راه مرو به هرات و در نزدیکی سرخس (حدود ۱۵۰ کیلومتر) قرار دارد. زمان نابودی ارگ آن، سده نهم پیش از میلاد گزارش شده است که درست منطبق بر گاه‌نگاری مطرح‌شده برای حکومت اساطیری کیخسرو، در زمانی پیش از جنبش مرتبط با تحول فرهنگ یاز IIA به IIB (روزگار حکومت کی‌ویشتاسپ در اسطوره) محسوب می‌شود. نابودی ارگ نیز از طریق یک آتش‌سوزی بزرگ وصف شده است که این موضوع نیز به‌طور دقیق، هم‌خوان با توصیف اسطوره برای سرانجام دژ کلات در حدود سرخس است. روی‌هم‌رفته، برمبنای هم‌خوانی کامل مؤلفه‌های جغرافیایی، زمانی و توصیفی میان شواهد میدانی به‌دست‌آمده از کاوش محوطه الغتپه و محتوای منابع مرتبط با اسطوره دژ کلات در ماجرای فرود، این محوطه و واقعه مرتبط با ارگ آن، منطبق بر صورت تاریخی-باستان‌شناختی و حقیقی رخدادهای اساطیری یادشده هستند.

نکته بسیار مهم این است که باوجود دو فرض پیش‌تر ارائه‌شده برای تختگاه دشمنان شمالی حکومت اساطیری بلخ، اما جهت حرکت نخستینِ سپاه طوس در اساطیر، به‌سوی غرب و شمال غرب بلخ بوده و بنابراین ذکری درباره گذر از آمودریا و رفتن به‌سوی مناطق شمالی به میان نیامده است. در حقیقت، از همین رو نیز بوده که این سپاه به مسیری در نزدیکی و یا در امتداد دژ کلات، واقع در منطقه بزرگ سرخس برخورد کرده است. این موضوع نشان می‌دهد که هم‌مرز نخستین دو طرف درگیر و هم آن حدود هدف نهایی تهاجم (واقع در پشت آن مرزبانی)، غرب ازبکستان و محوطه‌های جنوبی و مرکزی ترکمنستان بوده‌اند؛ مناطقی که درست مطابق با محتوای اسطوره، هم شرایط دست یافتن به آن‌ها از راه بیابان ممکن بوده است و هم از راه آباد هرات به حدود نیشابور و سپس رو به کوهستان شمالی. قابل‌توجه است که توصیف این مسیر دوم در مختصات مطرح‌شده برای جایگاه دژ فرود، چنین دیده می‌شود: «آنجا به ریوند که خانه آذربرزین‌مهر است، ۹ فرسنگ به خاوران سوی، راوگ بَشن به زراود است. این جای را باشد که زراود، باشد که راوگ بشن و باشد که کلاد خوانند. از دو سوی کوه و راه میان (دره) است. دژ فرود (آنجا) است. به سبب دژی که آنجا ساخته شده است، این جای را کلاددژ خوانند، در بوم سرخس» (*بندهش*، ۱۳۸۰: ۷۲-۷۳).

چنانکه واضح است، بحث از جغرافیای خراسان بزرگ است. از طرفی می‌دانیم که گسترش فرهنگ یاز II (فرهنگ مشترک منطقه پیش از تحولات انتهای فاز A) تا نیشابور و نیز محوطه قلعه گری-کیاریز، واقع در شمال‌غرب عشق‌آباد و دامنه شمالی کپه‌داغ نیز صورت گرفته بود و این مسئله کاملاً متفاوت با وضعیت فرهنگی حاکم بر منطقه فرغانه و تاشکند (برقرار بودن فرهنگ یاز I) محسوب می‌شد. به‌عبارت‌دیگر، این مسئله هم‌خوانی فرهنگی میان شمال افغانستان (حوزه بلخ)، شرق فلات ایران (جزئی از حکومت بلخ در اساطیر) و محوطه‌های جنوب آسیای‌میانه در ترکمنستان (هدف حمله)، مطابق با محتوای اساطیر نیز است. فرهنگ ایرانیان و تورانیان در اساطیر تا پیش از تحولات برآمده از زرتشتی شدن دربار بلخ، مشترک بود و این دگردیسی‌های مذهبی، حتی منتج به اعتراض شاه وقت توران به کی‌ویشتاسپ به علت زیر پا نهادن سنن سابق نیز شد. در متن *یادگار زریران*، شاه توران، از مسئله بازگشت از دین نو و هم‌کیش ماندن دو جمعیت صحبت کرده است (*یادگار زریران*، ۱۳۹۲: ۱۶؛ *شاهنامه* فردوسی، ۵/ پادشاهی گشتاسپ، سخن دقیقی، گفتار اندر نامه ارجاسب به گشتاسپ‌شاه: ۱۲۳-۱۷۳). در حقیقت، این ساکنان محوطه‌های هم‌فرهنگ (یاز II/ اوایل تا اواسط فاز A) در جنوب آسیای‌میانه و واقع در ترکمنستان بوده‌اند که منطبق بر تورانیان اشاره‌شده در اساطیر ایرانی هستند و نه ساکنان حدود شرقی‌تر تاشکند و فرغانه (احتمالاً تورانیان خاوری). چنانکه ذکر شد تا روزگار هخامنشیان نیز تابع فرهنگ یاز I (سفال دست‌ساز) ماندند. احتمالاً این جمعیت اخیر، گروهی مستقل از دو جمعیت موردبحث بوده باشند.

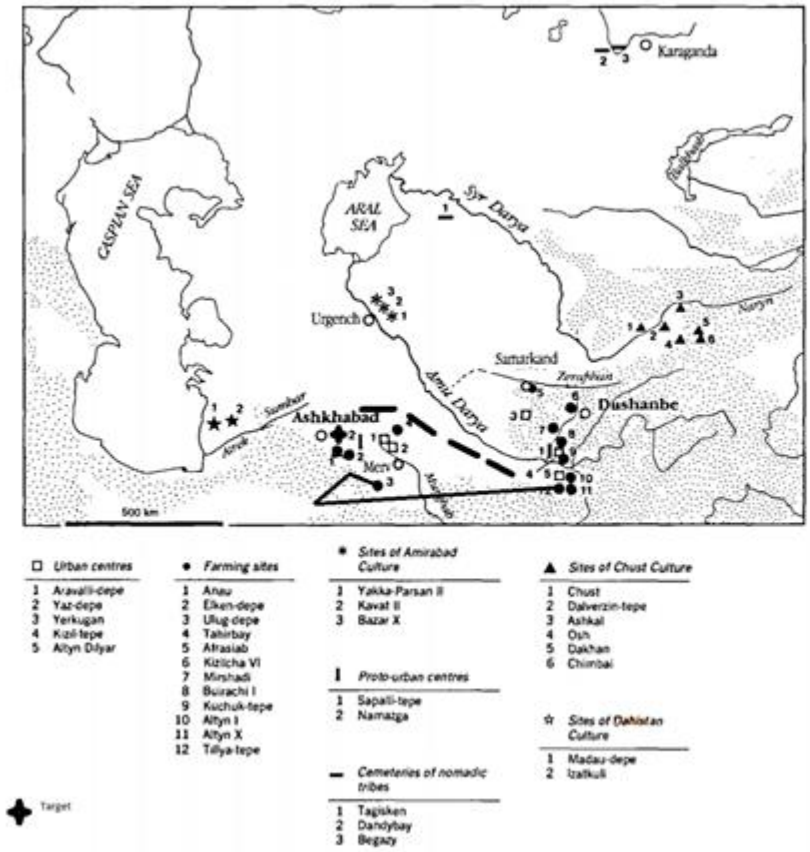
در یک جمع‌بندی، حکومت کَوی‌های (کیانیان) نخستین (پیش از زرتشت) که هم‌خوان با روزگار اولیه تا اواسط IIA و گستره آن منطبق بر محوطه‌های شمال افغانستان و احتمالاً جنوب ازبکستان (کوچوک‌تپه و غیره) بوده است، به‌سوی

کانون محوطه‌های واقع در ترکمنستان امروزی یک حرکت تهاجمی انجام داده است. در این رویداد، سپاه رهسپار شده، به‌جای گذر از بیابان منتهی به منطقه مرو و در پس آن، محوطه قلعه گری-کیاریز (کانون قدرت احتمالی مورد هدف)، از راه خراسان ایران به حدود منطقه نیشابور (مرز فرهنگ یاز II در غرب خود رفته، پس از گذر از بشنیج نیشابور (قابل انطباق با راوَگ بشن خراسان در *بندهش*)، رو به کوه‌های شمالی گذارده (تصویر ۱)، درست از مسیری میان دو کوه گذشته (تصویر ۲) و به نخستین محوطه بزرگ مرزی و ارگ آن، یعنی الغ‌تپه برخورد کرده و منتج به قضایای سوختن ارگ در سده نهم پیش از میلاد شده است. این همان رخدادی است که به زبان باستان‌شناسی از اسطوره حمله طوس در روزگار کیخسرو (دو شخصیت مرتبط با روزگار پیش از ویشتاسپ، شاه زمان زرتشت و تحولات آندوره) به دژ فرود (الغ‌تپه) جهت رسیدن به قلب قلمرو دشمن (محوطه‌های عصر آهن II ترکمنستان) قابل‌بیان است. پایان این رخداد در صورت متأخر و اساطیری‌اش که حاصل روایات شاخ و برگ گرفته برآمده از گذشت زمان و کتابت ضعیف مردمان منطقه موردبحث بوده، در *شاهنامه* به این صورت بازتاب یافته است (*شاهنامه* فردوسی، ۳/ پادشاهی کیخسرو، گفتار اندر رزم فرود با ایرانیان و کشته شدن فرود: ۴۵۷-۴۹۸):

«فرود جوان ترگ بیژن بدید
بزد دست و گرز از میان برکشید
چو رهام گرد اندر آمد به پشت
خروشان یکی تیغ هندی به مشت
بزد بر سر سفت آن مرد شیر
فرود ماند از کار مرد دلیر
چنان که‌ش جدا گشت بازو ز دوش
همی تاخت اسپ و همی زد خروش
به دز درشد و در ببستند زود
شد آن نامور شیر جنگی فرود
بشد با پرستندگان مادرش
گرفتند پوشیدگان در برش
به زاری فگندند بر تخت عاج
نبُد شاه را نوز هنگام تاج
همه غالیه‌جعد و مشکین کمند
پرستنده و مادر از سر بکند
همی کند جان آن گرامی‌فرود
همه تخت مویه همه حِصن دود
چنین گفت -چون لب ز هم برگرفت-
که این موی کندن نباشد شگفت
کنون اندر آیند ایرانیان
به تاراج دز پاک بسته میان
پرستندگان را اسیران کنند
دز و باره کوه بیران کنند
دل هرک بر من بسوزد همی
ز جانم رخش برفروزد همی
همه پاک بر باره باید شدن
تن خویش بر زمین برزدن
که تا بهر بیژن نباید یکی
نمانم من ایدر مگر اندکی
که گیرنده پاک جان من اوست
به روز جوانی زمان من اوست
بگفت این و رخسارگان کرد زرد
برآمد روانش به تیمار و درد
به بازیگری ماند این چرخ مست
که بازی برآرد به هفتاد دست
زمانی به خنجر، زمانی به تیغ
زمانی به باد و زمانی به میغ
زمانی به دست یکی ناسَزا
زمانی خود آرد ز سختی رها
زمانی دهد گنج و تخت و کلاه
زمانی غم و خواری و بند و چاه
همی خورد باید کسی را که هست
منم تنگ‌دل تا شدم تنگ‌دست
اگر خود نزادی خردمندمرد
ندیدی ز گیتی چنین گرم و سرد
بزاد و به کوری و ناکام زیست
بر آن زیستن زار باید گریست
سرانجام خاکست بالین اوی
دریغ آن دل و رای و آیین اوی
پرستندگان بر سر دز شدند

همه خویشتن بر زمین برزدند
جریره یکی آتشی برفروخت
همه گنج‌ها را به آتش بسوخت
یکی تیغ بگرفت از آن پس به‌دست
درِ خانه تازی‌اسپان ببست
شکمشان بدرّید و ببرید پی
همی ریخت از روی او خون و خوی

بیامد ببالین فرّخ‌فرود
بر جامه او یکی دشنه بود
دو رخ را به روی پسر برنهاد
شکم بردرید از برش جان بداد
درِ دز بکندند ایرانیان
به غارت بستند یکسر میان»



تصویر ۱: بازسازی صورت تاریخی مسیر حمله طوس (خط ممتد) به دژ کلات (الغ‌تپه) در سده نهم پیش از میلاد و مسیر جایگزین (نقطه‌چین) برای رفتن به مقصد (ستاره) (اقتباس نقشه از: Askarov, 1992: 434, map 14)



تصویر ۲: مسیر نهایی رسیدن به دژ (برابر با آخرین قسمت از خط ممتد در تصویر ۱) از سمت راوگ بشن که از طریق راهی میان دو کوه (پیکان) بوده است.

نتیجه‌گیری

در این مقاله، برمبنای نگرش‌های تطبیقی رایج در باستان‌شناسی اساطیر، میان داده‌های موجود باستان‌شناختی به‌دست‌آمده از محوطه‌های عصر آهن II در جغرافیای موردبحث از یک‌طرف و محتوای یک داستان اسطوره‌ای درباره یک لشکرکشی، نبرد و وقایع مرتبط با آن از طرف دیگر، یک ارزیابی انجام شد. در این ارزیابی، مؤلفه‌های گوناگون فرهنگی، زمانی، جغرافیایی و توصیفی موردمطالعه قرار گرفتند که طی آن، میان دو سوی ارزیابی‌شده، یک هم‌خوانی دیده شد. در این پژوهش، مشخص شد که صورت تاریخی-باستان‌شناختی حمله طوس، سپه‌سالار کیخسرو (مرتبط با عصر پیش از زرتشت) به دژ فرود در منطقه سرخس که به جهت رسیدن به تختگاه توران بوده است، منطبق بر زمان، جغرافیا و مشابهات فرهنگی رخدادی در الغ‌تپه بوده است که در گذر آن و درست مشابه با آنچه در اسطوره آمده، ارگ الغ‌تپه با یک آتش‌سوزی بزرگ دچار خسارتی سنگین و نابودی شد. این‌که این استنتاج، نه برمبنای مطابقت تک مؤلفه‌ای، بلکه از راه برقراری هم‌خوانی میان داده‌های گوناگون به‌دست‌آمده و این موضوع جهت طرح یک توصیف علمی تاریخی و نزدیک به روایت اسطوره‌ای که هم نسبت به بخشی از تاریخ اساطیری ایران و هم داده‌های پیش از تاریخ آسیای‌میانه قابل انطباق و بسط است، برجسته‌ترین دستاورد این‌گونه پژوهش‌ها محسوب می‌شود؛ مسئله‌ای که در دیگر حوزه‌های فرهنگی نیز به‌صورت علمی انجام شده است.

فهرست منابع

۱. آموزگار، ژاله. (۱۳۷۴). ***تاریخ اساطیری ایران***. تهران: سمت.

۲. ***اوستا؛ کهن‌ترین سرودهای ایرانیان***. (۱۳۷۹). ج۱-۲، ترجمه جلیل دوستخواه. تهران: مروارید.

۳. ***بندهش***. (۱۳۸۰). ترجمه مهرداد بهار. تهران: توس.

۴. بهار، مهرداد، (۱۳۵۲). ***اساطیر ایران***. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

۵. بهار، مهرداد، (۱۳۷۵). ***پژوهشی در اساطیر ایران***. تهران: آگاه.

۶. بهنام‌فر، محمد، و علی‌اکبر رضادوست. (۱۳۹۰). «نگاهی به عناصر اسطوره جمشید بر اساس منطق مکالمه اساطیر». ***نثرپژوهی ادب فارسی***. (شماره ۳۰)، ۱۲۷-۱۰۱.

۷. بیرونی، ابوریحان. (۱۳۵۲). ***آثار الباقیه عن القرون الخالیه***. ترجمه اکبر دانا سرشت. تهران: ابن‌سینا.

۸. تسلیمی، علی، و همکاران. (۱۳۸۴). «نگاهی اسطوره-شناختی به داستان ضحاک و فریدون بر مبنای تحلیل عناصر ساختاری آن». ***زبان و ادبیات دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد***. (شماره ۳)، ۱۷۶-۱۵۷.

۹. درخشانی، جهانشاه. (۱۳۸۳). ***دانشنامه کاشان، آریاییان، مردم کاشی، امرد، پارس و دیگر ایرانیان***. ج۳. تهران: بنیاد فرهنگ کاشان.

۱۰. ثعالبی، عبدالمک بن محمد. (۱۳۶۸). ***تاریخ (غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم)***. پاره نخست: ایران باستان. پیشگفتار و ترجمه محمد فضائلی. همراه با ترجمه مقدم زتنبرگ و دیباچه مجتبی مینویی. تهران: نقره.

۱۱. حصوری، علی. (۱۳۷۸). *ضحاک*. تهران: چشمه.

۱۲. حیدری، علی. (۱۳۹۱). «تحلیل عرفانی داستان ضحاک». ***ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی***. (شماره ۲۶)، ۷۵-۵۳.

۱۳. سرکاراتی، بهمن. (۱۳۵۷). «بنیان اساطیری حماسه ملی ایران». ***دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز***. (شماره ۱۲۵)، ۶۱-۱.

۱۴. *شاهنامه فردوسی* ← فردوسی.

۱۵. شیوا، امید. (۱۳۹۱). «خراسان بزرگ و خراسانیان در دیدگاه و اندیشه فردوسی». ***پژوهشنامه خراسان بزرگ***. (شماره ۸)، ۵۰-۳۹.

۱۶. طبری، محمد بن جریر. (۱۳۵۳). ***تاریخ طبری***. ج۲. ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

۱۷. فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۶۶). ***شاهنامه***. تصحیح جلال خالقی مطلق. دفترهای ۲-۵. نیویورک: Bibliotheca Persica.

۱۸. فشارکی، محمد و خسرو محمودی. (۱۳۹۰). «روانکاوي نمادها در داستان ضحاک». ***اندیشه‌های ادبی***. (شماره ۹)، ۱۳-۱.

۱۹. فیروزی، سورنا و آرزو رسولی (طالقانی). (۱۴۰۱). «هویت کوروش بزرگ در تاریخ‌نگاری ساسانیان؛ شخصیت‌هایی با این نام در مرزهای ایرانشهر». ***پژوهش‌های علوم تاریخی***. (دوره ۱۲، شماره ۲)، ۱۰۹-۸۶.

۲۰. قائمی، فرزاد. (۱۳۹۴). «تحلیل تطبیقي اسطوره ضحاک ماردوش (بر اساس رهیافت‌های مبتني بر سنت کهن قربانی برای خدایان ماردوش جهان زیرین)». ***پژوهشنامه ادب حماسی***. (شماره ۱۹)، ۶۵-۲۷.

۲۱. کریستن‌سن، آرتور. (۱۳۵۵). ***کیانیان***. ترجمه ذبیح‌الله صفا. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

۲۲. کریستین‌سن، آرتور. (۱۳۸۳). ***نمونه‌های نخستین انسان و نخستین شهریار***. ترجمه ژاله آموزگار و احمد تفضلی. تهران: چشمه.

۲۳. ***گزیده‌های زادسپرم***. (۱۳۶۶). ترجمه محمدتقی راشد محصل. تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

۲۴. گردیزی، عبدالحی بن الضحاک. (۱۳۶۳). ***زین الاخبار (تاریخ گردیزی)***. تصحیح عبدالحی حبیبی. تهران: دنیای کتاب.

۲۵. مسعودی، علی بن حسین. (۱۳۶۵). ***مروج الذهب و معادن الجوهر***. ج۱. ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران: علمی و فرهنگی.

۲۶. مسعودی، علی بن حسین. (۱۳۸۶). ***التنبیه و الاشراف***. ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران: علمی و فرهنگی.

۲۷. مصباح، بیتا. (۱۳۹۶). «بن‌مایه‌های کهن اسطوره ضحاک در ایران بر اساس نقوش روی مهر دوره عیلامی (هزاره سوم قبل از میلاد)». ***باغ نظر***. (شماره ۵۶)، ۵۶-۴۳.

۲۸. مهرآفرین، رضا و محمود طاووسی. (۱۳۸۵). «دیرینه-شناسی اسطوره ضحاک». ***پژوهشنامه ادب غنایی***. (شماره ۶)، ۱۱۹-۱۴۲.

۲۹. نیولی، گراردو. (۱۳۹۰). ***از زرتشت تا مانی***. ترجمه آرزو رسولی. تهران: ماهی.

۳۰. ونگ، دیوید. (۱۳۸۴). «تحقیق تاریخی-تفسیری در معماری»، ترجمه مهرداد قیومی بیدهندی، ***صفه***. (شماره ۳۹)، ۶۷-۱۰۱.

۳۱. هینلز، جان. (۱۳۶۸). ***شناخت اساطیر ایران***. ترجمه احمد تفضلی با همکاری ژاله آموزگار. تهران: چشمه و فرهنگسرای بابل.

۳۲. ***یادگار زریران***. (۱۳۹۲). ترجمه ژاله آموزگار. تهران: معین.

۳۳. یاحقی، محمدجعفر و فرزاد قائمی. (۱۳۸۶). «نقد اساطیری شخصیت جمشید از منظر اوستا و شاهنامه». ***نثر پژوهی ادب فارسی***. (شماره ۲۱)، ۳۰۵-۲۷۳.

Britannica:
https://www.britannica.com/place/Ahhiyawa.

46. Bryce, T. R. (1977). “Ahihiyawa and Troy: A mistaken Identity?”. ***Historia: Zeitschtift für Alte Geschichte***, Bd. 26, H.1 (2 Qtr.), 24-32.

47. Bryce, T. R. (2006). ***The Trojanns and their neighbours***. London: Routledge.

48. Carnoy, A. J. (1964). “Iranian Mythology”. ***The Mythology of All Races***. VI. Boston: **1917; repr. New York.**

49. Dales, G. F. (1977). ***New excavations at Nad-i Ali (Sorkh Dagh), Afghanistan***. (Research Monograph 16), Berkeley: Centre for South and Southeast Asia Studies, University of California.

50. Darmesteter, J. (1877). ***Ohrmazd et Ahriman: leurs origines et leur histoire***. Paris: Hachette Livre BNF (rprt 2012).

51. Dubova, N. A. (2019). “Gonur Depe-City of kings and Gods, and the capital of Margush country (Modern Turkmenistan)”. ***Urban Cultures of Central Asia from the Bronze Age to the Karakhanids***, 29-53. Wiesbaden: Harrassowitz.

52. Duchesne-Guillemin, J. (1961). ***Zoroastre: Étude critique avec une traduction commentée des Gâthâ,*** Paris 1948; tr. Maria Henning as *The* ***Hymns of Zarathustra: Being a Translation of the Gathas***, *together with Introduction and Commentary*, London.

53. Dupree, L, and et al. (1972). “Prehistoric Research in Afghanistan (1959-1966)”. ***Transactions of the American Philosophical Society***, (vol 62), 1-84.

54. Gershevitch, I. (1968). “Old Iranian Literature”. ***Handbuch der Orientalistik* I: *Der Nahe und der Mittlere Osten* IV: *Iranistik* 2: *Literatur* 1**, 1-30. Leiden: Brill.

55. Ghirshman R. (1939). “Fouilles de Nad-i-Ali dans le Seistan Afghan (rapport préliminaire)”. ***Revue des Arts Asiatiques. Annales du Musée Guimet***. (vol 13, 1939-1942): 10-22.

56. Güntert, H. (1916). ***Indogermanische Ablautprobleme: Untersuchungen über Schwa secundum, einen zweiten indogermanischen Murmelvokal***. Strassburg: De Gruyter Mouton.

57. Herodotus. (1920) .***Histories*** (vol 1). English translation by Alfred Denis Godley.4 volumes. The Loeb Classical Library. London.

34. Albright, W. F. (1953). “New Light from Egypt on the Chronology and History of Israel ad Judah”. ***Bulletin of the American Schools of Oriental Research***. (vol 130), 4-11.

35. Allan, S. (2007). “Erlitou and the Formation of Chinese Civilization: Toward a New Paradigm”. ***The Journal of Asian Studies***. (vol 66), 461-496.

36. Askarov, A. (1992). “The Beggining of the Iron Age in Transoxiana”. ***History of Civilization of Central Asia***. vol 1, A.H Dani and V. M. Mason (Eds.), 441-459. UNESCO Publishing.

37. Bartholomae, C., (1915). “Die Zendhandschriften der K. Hof- und Staatsbibliothek”. ***München***, ***Catalogus codicum manu scriptorum Bibliothecae Regiae Monacensis***, I/7, Munich: Codices Zendicos Complectens.

38. Bendezu-Sarmiento J. and , J. Lhuillier. (2015). “Sine Sepulchro cultural complex of Transoxiana (between 1500 and the middle of the 1st Millennium BCE). Funerary Practices of the Iron Age in Southern Central Asia: Recent Work, old Data, and new Hypotheses”. ***AMIT***. (vol 45), 281-316.

39. Blegen, C. W., (1975). “Troy VII”. ***The Cambridge Ancient History***. 3rd ed., II, 2, chapter XXIC. New York: Cambridge University Press.

40. Boroffka, N. G. O. and L. S. Sverchkov. (2013). “The Yaz II and III period pottery. Classification ad chronology viewed from Bandykhan, Southern Uzbekistan”. ***Pottery and chronology of the Early Iron Age in Central***. Warszawa: The Kazimierz Michalowski Foundation.

41. Boucharlat, R. (2005). “The Citadel of Ulug-Depe and the Iron Age Archaeological Sequence in Southern Central Asia”. ***Iranica Antiqua***. (vol 40), 479-514.

42. Boyce, M. (1975). ***A History of Zoroastriansim***. vol 1. Leiden/Köln: Brill.

43. Bradshaw, R. I. (1992). ***Archaeology and the Patriarchs***. Biblical Studies. available at: Biblicalstudies.org.uk.

44. Britannica, T. Editors of Encyclopaedia (2008, November 13). Achaean. ***Encyclopedia Britannica***:
https://www.britannica.com/topic/Achaean-people.

45. Britannica, T. Editors of Encyclopaedia (2020, January 2). Ahhiyawā. ***Encyclopedia***

Historical and Cultural sites of Turkmenistan. Discoveries, Researches and Restoration for 20 years of independence, 221–237. M.A. Mamedov (Ed.), Ashgabat.

70. Lee, Y. K., (2002). “Building the chronology of early Chinese history”. ***Asian Perspectives***, (vol 41), 15–42.

71. Lhuillier, J, and et al. (2013). “The Middle Iron Age in Ulug-depe: A preliminary typo-chronological and technological study of the Yaz II ceramic complex”. ***Pottery and chronology of the Early Iron Age in Central***, M. Wagner (Ed), 9-27. Warszawa: The Kazimierz Michalowski Foundation.

72. Lincoln, B., (1975). “The Indo-European Myth of Creation”. ***History of Religions***. (vol 15), 121-145.

73. Li, X., (2002). “The Xia-Shang-Zhou Chronology Project: Methodology and Results”. ***Journal of East Asian Archaeology***. (vol 4), 321-333.

74. Litvinskiy, B. A., (1967). “Arkheologicheskie otkrytiya v Tadzhikistane za godu Sovetskoy vlasti i nekotorye problemy drevney istorii Sredney Azii”. ***Vestnik Drevney Istorii***. (vol 4), 118-137.

75. Litvinsky, B. A., (1972). ***Drevnie kochevniki 'Kryshi Mira*** [Ancient nomads of the “Roof of the World”], Moscow.

76. Liu, C. Y. (2002). “Astronomy in the Xia-Shang-Zhou Chronology Project”. ***Journal of Astronomical History and Heritage***, (vol 5), 1–8.

77. Liu, L. and H. Xu, (2015). “Rethiking Erlitou: Legend, History and Chinese”. ***Archaeology Antiquity***, (vol 81), 886-901.

78. Mallory, J.P. and D. Q. Adams. (2007). ***Encyclopedia of Indo-European Culture***. London and Chicago: Fitzroy Dearborn Publisher.

79. Masimov, I. S. (1972). “Izuchenie goncharnye pechi bronzovogo veka na poselenie Ulug depe”. ***Karakumskie Drevnosti***. (vol 4), 35-46.

80. Masson, W. M. (1959). ***Driewnieziemledelczeskaja kultura Margiany*** (MIA SSR No. 73). Moscow: Nauka.

81. Molé M. M. (1963). ***Culte, mythe et cosmologie dans l’Iran ancien: Le problème zoroastrien et la tradition mazdéenne***. Paris: Presses universitaires de France.

82. Nivison, D. (2002), “The Xia-Shang-Zhou Chronology Project: Two Approaches to Dating”. ***Journal of East Asian Archaeology***. (vol 4), 359–366.

Available (**2022):** https://www.perseus.tufts.edu/hopper/text?doc=Perseus:text:1999.01.0126

58. Hertel, J., (1924). ***Die himmelstore im Veda und im Awesta***. Leipzig.

59. Inevatkina, O. N. (2010). “Nachal'nye etapy urbanizacii Samarkandskogo Sogda i yego zapadnye predely”. ***Material'naya kul’tura Vostoka, Sbornik statey 5***. L. M. Noskov (ed.), 6-26. Moscow: Gosudarstvennyy Muzey Vostoka.

60. Insler, S. (1975). “The Gāthās of Zarathustra”. ***Acta Iranica***. (8), Tehran and Liège.

61. Isamiddinov, M. Kh. (2002). ***Istoki gorodskoy kultury samarkandskogo sogda*** [The origins of urban culture in Samarkand Sogd], Tashkent: Izdatelstvo nardodnogo naslediya imeni A. Kadyri.

62. Isamiddinov, M. Kh. (2010). “Stratigrafiya gorodishcha Koktepa i nekotorye voprosy istorii i kultury Sogdiany ellinisticheskogo perioda”, in: *Tradicii* ***Vostoka i Zapada v antichnoy kulture Sredney Azii***, P. Bernara and K. Abdullaev (Eds.), 131-140. Tashkent: Noshirlik yog'disi Press.

63. ***ITN*** [Istoriya Tadzhikskogo Naroda I. Drevneyshaya i drevnyaya istoriya], (1998). B. A. Litvinskiy and V. A. Ranov (Eds.), Dushanbe: Akademiya Nauk Respubliki Tadzhikistan, Institut Istorii, Arkheologii i Etnografii im. A. Donisha

64. Kellens, J. (1984). “Yima, magicien entre les dieux et les hommes”. **Orientalia J. Duchesne-Guillemin Oblata, *Acta Iranica 23***. Leiden: Brill.

65. Keller, M. L., (2016). “Archaeomythology as Academic Field and Methodology". ***Myth Shattered and Restored, Proceedings of Associations for the study of women and mythology***, M. Dumont and G. Devi. (Eds). Women and Myth Press.

66. Kodros, C. E., (2019). ***Archaeomythology; A journey to our forgotten past***. Morrisville: Lulu Publishing Services.

67. Kuz'mina, E. E., (2007). ***The Origin of the Ind0-Iranians***. J. P. Mallory (Ed.), Leiden and Boston: Brill.

68. Lecomte, O. (2002). “Recherches archéologiques récentes à Ulug Dépé (Turkménistan)”. ***Paléorient***, (vol 28), 123-132.

69. Lecomte O. (2011). “Ulug depe 4000 years of evolution between plain and desert”.

83. Nyberg, H. S. (1966). ***Irans forntidiga religioner***. Stockholm, 1937; tr. Hans H. Shaeder as *Die Religionen des Alten Iran*, repr. Osnabrück.
84. Parpola, A. (2015). ***Roots of Hinduism, The early Aryans and Indus Civilization***. New York: Oxford University Press.
85. ***Photius' Excerpt of Ctesias' Persica***, Translated by J.H. Freese. Available at (2022): https://www.livius.org/sources/content/ctesias-overview-of-the-works/photius-excerpt-of-ctesias-persica/
86. Sarianidi, V. I. and K. A. Kachuris. (1967-1968). "Excavations at Ulug-Depe". ***AO.* S**, 342-345.
87. Sarianidi, V.I. (1968-1969). "Продолжение работ на Улуг-депе". [Continued work on Ulug-Depe]. ***AO***, 342-345, 434–435.
88. Sarianidi, V. I. (1971). "Исследование слоев раннежелезного века на Улуг-депе". [The study of layers of early iron century on Ulug-Depe]. ***AO*** (vol 1970), 433-434.
89. Sarianidi, V.I. (1972). "Раскопки 1970 г. на Улуг-депе". [Excavations in 1970 at Ulug-Depe]. ***UCA***, (vol 1), 53–55.
90. Sarianidi, V.I. (1998). ***Margiana and Protozoroastrism***. Athens: Kapon Editions.
91. Sarianidi, V.I. (2005). ***Gonur-Depe. Turkmenistan. City of Kingsand Gods***. Ashgabat.
92. Sarianidi, V.I. (2007). ***Necropolis of Gonur-depe***. Athens.
93. Sarianidi, V.I. (2010). ***Zadolgo do Zaratuštry/Long before Zaratushtra***. Moscow.
94. Shenkar, M. (2006). "Temple Architecture in the Iranian World before the Macedonian". ***Iran and Caucasus***, (vol 11), 169-194.
95. Usmanova, Z. I. (1989). "Razrez krepostnoy steny Erk-kaly Starogo Merva". ***Drevniy Merv*** [Trudy YUTAKE 19], 21-61. M. E. Masson (ed.), Ashkhabad.
96. Usmanova, Z. I. (2010). "Kistorii ranney keramiki Merva". ***Drevnie civilizacii na Srednem Vostoke. Arkheologiya, istoriya, kultura.Materialy mezhdunarodnoy nauchnoy konferencii, posvyashchennoy 80-letiyu***, S. B. Bolelov (ed.), 89-90. G. V. Shishkinoy, Moscow: Gosudarstvennyy Muzey Vostoka.
97. Vaynberg, B.I. (1975). "Kuyusayskaya Kul'tura rannego zheleznogo veka v Prisarykamyshskoy del'te Amudar'i". ***Uspekhy sredneaziatskoy arkheologii***. (vol 2), 42-48.
98. Wilkinson, T. A. H. (2000). ***Royal Annals of Ancient Egypt, Palermo Stones and its Associated Fragmenst***. London: Kegan Paul International limited.
99. Xin, W., and O. Lecomte. (2012). "Clay sealings from the Iron Age citadel at Ulug Depe". ***Archäologische Mitteilungen aus Iran und Turan***. Band 44: 313-328, Berlin: Deutsches Archäologisches Institut, Eurasien-Abteilung.
100. Zhang, X, and et al. (2014). "Establishing and refining the archaeological chronologies of Xinzhai, Erlitou and Erligang cultures". Translated by X. Zhang and Y. K. Lee. ***Chinese Archaeology***. (vol 8), 1, 197–210. Original article in Kaogu 8, 2007: 74–84.